

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

مبحث ذکر (ص ۱۳۰ ف ۷ - ص ۱۳۱ ف ۴)

✿ خداوند فراموشی را که بیهوده نیافریده است. فراموشی را آفریده است تا غیر او را فراموش کنیم.

هر چه در این عالم است، خوب است؛ اگر چیز خوبی نبود، خدا آن را ایجاد نمی‌کرد؛ منتها هر چیزی سر جای خودش خوب و زیباست. گفت:

جهان چون خدّ و خال و چشم و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست

اگر ابروها را از بالای چشم بردارند و زیر لب بگذارند یا چشم را بالای سر فرد بگذارند؛ زیبا نخواهد بود. هر چیزی سر جای خودش زیباست. همه‌ی چیزهایی که خدا آفریده و در عالم وجود دارد، خیر است؛ منتها به شرط اینکه هر چیزی سر جای خودش قرار بگیرد. هر چیزی که سر جای خودش قرار بگیرد، خیر است. بدترین چیز چیست؟ کفر؛ بهترین چیز چیست؟ ایمان. همین ایمان اگر در جای نامناسب قرار بگیرد، بدترین چیز می‌شود و همین کفر اگر در جای مناسب قرار بگیرد، بهترین چیز است. غیر از این است؟ فرمود: «فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»<sup>۱</sup>. ببینید کفر وقتی سر جای خودش قرار گرفت، چه چیز خوبی شد! کفر به طاغوت. اما ایمان اگر به سراغ طاغوت برود، می‌شود بدترین چیز. پس همه‌ی چیزهایی که وجود دارد، اگر سر جای درست خودش قرار بگیرد، چیز خوبی خواهد

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۶.

بود. مهم این است که در موقعیت مناسب قرار بگیرد. از جمله‌ی چیزها فراموشی است. فراموشی هم چیز بسیار خوبی است. اگر فراموشی و نسیان چیز خوبی نبود، خدا آن را نمی‌آفرید. خدا فراموشی را که بیهوده نیافریده است. فراموشی را آفریده است تا غیر او را فراموش کنیم. جای مناسب فراموشی ماسوی الله و غیر خداست. وقتی انسان از غیر خدا غافل می‌شود و همه‌ی توجهش به سمت خدا می‌رود، بهترین چیز است. در آخر مناجات شعبانیه می‌خوانیم «الهِی وَ الْحَقْنِی بُنُورِ عَزِّكَ الْأَبْهَجِ» خدایا مرا به نور عز نورانی خودت ملحق کن. «فَاكُونْ لَكَ عَارِفًا» تا شناسا و عارف به تو باشم «وَ عَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا» و از هرچه غیر توست، منحرف و غافل باشم. پس انحراف هم چیز خوبی است؛ به شرط اینکه انسان از غیر خدا منحرف باشد؛ به غیر خدا توجه نداشته باشد؛ اما غفلت اگر سراغ خدا بیاید، چیز بدی است. جمله‌ی قبل از جمله‌ی مذکور این است: «الهِی فَلْكَ اسْأَلُ وَ الْيَكْ اَبْتَهَلُ وَ اَرْغَبُ [وَ اسْأَلُكَ] اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ يُدِيرُ دِكْرَكَ وَ لَا يَنْقُضُ عَهْدَكَ وَ لَا يَغْفُلُ عَنْ شُكْرِكَ وَ لَا يَسْتَخِفُّ بِأَمْرِكَ»<sup>۲</sup> خدایا از تو درخواست می‌کنم؛ پیش تو ابتهال و التماس می‌کنم که بر حضرت محمد و خاندانش صلوات بفرستی و مرا از کسانی قرار دهی که دائماً به یاد تو هستند و از شکر تو غافل نمی‌شوند. پس جای مناسب یاد، پیش خداست و جای مناسب انحراف و غفلت، ماسوی الله است. خداوند فراموشی را آفریده است تا غیر او را فراموش کنیم.

🌸 محبت فراموشی می‌آورد. محب فقط محبوبش را می‌شناسد. (۵:۴۸)

جمله‌ی قبل اهمیت فراموشی غیر خدا را گفت و این جمله راه فراموشی غیر خدا را بیان می‌کند؛ می‌گوید اگر بخواهی غیر خدا را فراموش کنی، باید محب خدا شوی؛ چون فرد محب و عاشق، شش دانگ حواسش پیش محبوب و معشوق است؛ هیچکس دیگری را نمی‌بیند.

<sup>۲</sup>. سیدبن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۷ و مجلسی، زاد المعاد، ص ۵۰ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

«حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعْمِي وَ يُصِمُّ»<sup>۳</sup> محبت تو به یک چیز تو را کر و کور می‌کند؛ دیگر غیر معشوق نمی‌بینی، غیر صدای معشوق صدایی نمی‌شنوی. اگر همین الان من در این مجلس محبوبی داشته باشم، شش دانگ حواسم پهلوی اوست؛ بقیه باشند، نباشند، بیایند، نیایند، اصلاً نمی‌فهمم. همه‌ی حواسم پهلوی خودش است؛ بود و نبود بقیه‌ی اهل جلسه را احساس نمی‌کنم. هر کس محبوبی داشته باشد، همه‌ی حواسش پیش اوست. امیدوارم همه در جلسه محبوبی داشته باشید و شش دانگ حواستان پیش محبوبتان باشد. چیزی که گفتم، برایتان عجیب و غریب نیاید. همه ان‌شاءالله اینطور هستیم. اگر شخص شش دانگ حواسش پیش محبوب باشد، متوجه نمی‌شود که مثلاً، این هفته جلسه شلوغ است، هفته‌ی بعد خلوت است، این هفته آقایان زیادتر آمده‌اند، آن هفته خانم‌ها بیشتر آمده بودند. کسی باشد، کسی نباشد، گوش بدهند یا ندهند؛ او با دیگری حرف می‌زند. امیدواریم همه‌ی ما حواسمان اینطور باشد. محبت فراموشی می‌آورد، انسان غیرمحبوبش را نمی‌شناسد. فرد وقتی محو محبوبش می‌شود، واقعاً دیگران را نمی‌شناسد؛ حتی اسم رفیقش را هم از یاد می‌برد؛ اصلاً نمی‌داند کیست. چنان حواسش پیش محبوب می‌رود که اگر کسی از جلوی چشمش رد شود، نمی‌داند چه کسی بوده است.

🌸 یاد خدا موجب فراموشی دنیا می‌شود. ان‌شاءالله خداوند در امور عالم طبیعت هم طوری با دوستان مدارا کند که فشار سختی‌ها و کاستی‌ها هم موجب یاد دنیا نشود. فراموشی چیز خوبی است؛ والا خدا آن را ایجاد نمی‌کرد؛ منتها جایی دارد و جای آن دنیاست. (۷:۵۴)

۳. عروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۱۰ و سیدرضی، المجازات النبویه، ص ۱۷۱، ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص

جای مناسب فراموشی دنیاست. خوب است انسان دنیا را فراموش کند. راه اینکه انسان دنیا را فراموش کند، این است که خدا را یاد کند. خدا را که یاد کرد، غیر خدا را فراموش می‌کند؛ دنیا را فراموش می‌کند. این هم دعای قشنگی است؛ چون گاهی محبت دنیا باعث می‌شود که انسان زیاد یاد دنیا بیفتد؛ گاهی برعکس، مشکلات دنیا انسان را به یاد دنیا می‌اندازد؛ مریضی، قرض، مشکلات و سختی‌هایی در زندگی دارد که توجه او را به دنیا جلب می‌کند. محبت دنیا که ان شاء الله در دل دوستان نیست؛ امیدواریم خدا طوری با دوستان مدارا کند که به خاطر سختی‌ها هم نگاهشان به دنیا نیفتد؛ طوری که سختی آن را احساس نکنند؛ خلاصه با ما مدارا کند که حتی سختی‌های دنیا توجه ما را به سمت دنیا نبرد؛ کمبودها، محرومیت‌ها، فشارها، دردها و رنج‌ها هم به حدی نباشد که توجه ما را به سمت دنیا بکشاند. امام سجّاد علیه السلام در یکی از دعاها جمله‌ی زیبایی دارند که همین چیز را از خدا درخواست می‌کند. این دعا که بسیار زیباست در صحیفه سجّادیه است؛ ولی مرحوم محدّث قمی هم آن را در مفاتیح الجنان نقل کرده‌اند؛ دعای توحیدی خیلی عمیقی است که در هنگام بروز مشکلات خوانده می‌شود: «یا مَنْ تُحَلُّ بِهٖ عُقْدُ الْمَكَارِهِ وَ یا مَنْ يَفْتَأُ بِهٖ حُدَّ الشَّدَائِدِ؛» دعای بسیار عجیبی است؛ حتماً آن را بخوانید. در همان بخش اوّل مفاتیح، بعد از اعمال روزهای هفته و دعاهایی مثل سمات، کمیل، صباح، جوشن کبیر و صغیر، چند دعای دیگر هم نقل کرده است که از جمله‌ی آنها همین دعای «یا مَنْ تُحَلُّ بِهٖ عُقْدُ الْمَكَارِهِ» است. در این دعا، حضرت عرضه می‌دارد: خدایا طوری نشود که اهتمام به مشکلات زندگی دنیوی، مرا از اینکه فرائض و سنّت‌های تو را به شایستگی به جا آورم، غافل کند؛ «وَ لَا تَشْغَلْنِي بِالْاهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهُدِ فُرُوضِكَ وَ اسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ (سُنَّكَ)».

در اینجا بد نیست که این دعا را بخوانیم و ترجمه کنیم و توضیحات مختصری بدهیم. «یا مَنْ تُحَلُّ بِهٖ عُقْدُ الْمَكَارِهِ» ای خدایی که گره‌های همه‌ی مکروهات به وسیله‌ی او گشوده می‌شود؛

کس دیگری کاره‌ای نیست. «وَايَا مَنْ يَفْتَأُ بِهِ حُدَّ الشَّدَائِدِ» ای کسی که به عرصه‌ی شدائد از طریق او می‌توان رخنه کرد و بر شدائد حاکم شد؛ یا تیزی تیغ شدائد را به وسیله‌ی او می‌شود گند کرد. «وَايَا مَنْ يُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلَى رَوْحِ الْفَرَجِ» و ای خدایی که بیرون رفتن و بیرون شدن از دشواری‌ها به‌سوی گشایش و راحتی فرج از او درخواست می‌شود؛ کس دیگری این کار را نمی‌تواند انجام دهد. «ذَلَّتْ لِقُدْرَتِكَ الصَّعَابُ» همه‌ی سختی‌ها و دشواری‌ها با قدرت تو رام انسان می‌شود «وَوَسَّيْتُ بِطُفُوكِ الْأَسْبَابُ» و با لطف توست که وسیله‌ی همه‌ی چیزها فراهم می‌شود «وَوَجَرِي بِقُدْرَتِكَ الْقَضَاءُ» و با قدرت توست که قضای الهی جاری می‌شود «وَوَمَضَّتْ عَلَيَّ إِزَادَتِكَ الْأَشْيَاءُ» و به خواست توست که همه‌ی چیزها جاری می‌شود و انجام می‌گردد. «فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ» چیزها به صرف خواست تو اتفاق می‌افتد؛ بدون آنکه بخواهی به زبان آوری، ادا کنی یا بگویی. «وَوَارَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْجِرَةٌ» و به صرف اراده‌ی تو، آنچه باید جلوی آن گرفته شود، گرفته می‌شود؛ بدون اینکه تو نهی کنی. همین‌که اراده کنی آن چیز متوقف شود، متوقف می‌شود؛ همین‌که اراده کنی آن مشکل برطرف شود، برطرف می‌شود. «أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمُهْمَاتِ» خدایا برای چیزهای مهم از تو درخواست می‌شود و صدایت می‌زنند. «وَأَنْتَ الْمَفْرُغُ فِي الْمَلِمَاتِ» و در همه‌ی پیشامدها، تو پناهگاه انسان‌ها هستی. «لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا إِلَّا مَا دَفَعْتَ» جز آنچه تو دفع کنی، هیچ مشکلی دفع و برطرف نمی‌شود؛ دست خودت است. «وَلَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا إِلَّا مَا كَشَفْتَ» جز آنچه تو برطرف کنی، هیچ چیز برطرف نمی‌شود؛ از کسی کاری بر نمی‌آید. «وَقَدْ نَزَلَ بِي يَا رَبِّ مَا قَدْ تَكَادَنِي ثِقْلُهُ وَ أَلَمَّ بِي مَا قَدْ بَهَطَنِي حَمْلُهُ» خدایا مشکلی برای من پیش آمده که سنگینی آن، پشت مرا خم کرده است و دشواری حمل آن مرا به زمین انداخته و از پای درآورده است. «وَوَبِقُدْرَتِكَ أَوْرَدْتَهُ عَلَيَّ» این مشکل را خودت با قدرت خودت بر سر من آوردی؛ کس دیگری کاره‌ای نبود. گفت: دردم از یار است و درمان نیز هم «وَوَبِسُلْطَانِكَ وَجْهَتَهُ إِلَيَّ» و با سلطه و قدرت خودت بود که این مشکل

را به سوی من روانه و متوجه کردی «فَلَا مُصَدِّرَ لِمَا أَوْرَدْتَ» چیزی که تو وارد کرده باشی، احدی نمی تواند آن را برطرف کند. «وَلَا صَارِفَ لِمَا وَجَّهْتَ» و آن چیزی را که تو متوجه انسان کرده باشی، احدی غیر از تو نمی تواند برطرف کند «وَلَا فَاتِحَ لِمَا أَغْلَقْتَ» دری را که تو قفل کرده باشی، احدی غیر از تو نمی تواند باز کند. «وَلَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحْتَ» و دری را که تو باز کرده باشی، احدی غیر از تو نمی تواند قفل کند و ببندد. «وَلَا مُيَسِّرَ لِمَا عَسَّرْتَ» چیزی که تو در آن، مشکل انداخته باشی، احدی غیر از تو نمی تواند آن را آسان کند. «وَلَا نَاصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ» کسی را که تو خوار کرده باشی، احدی نمی تواند نصرت دهد؛ پیروز کند و یاری رساند. حال که همه ی کارها به دست توست و خودت این مشکل را بر سر من آورده ای، فرد خیلی رک به خدا می گوید: خدایا خودت کردی، من گول نمی خورم که حواسم سراغ دیگری برود و بگویم حسن کرد، حسین کرد، شهین کرد، مهین کرد؛ می دانم خودت کرده ای. هرچه بر سرم آمده است، خودت کرده ای. حالا که این طور است و کاری که تو کرده ای را احدی غیر از تو نمی تواند برطرف کند، «فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» بر حضرت محمد و خاندان او درود بفرست «وَأَفْتَحْ لِي يَا رَبِّ بَابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِكَ» و با فضل خودت در فرج را به روی من بگشا «وَأَكْسِرْ عَنِّي سُلْطَانَ الْهَمِّ بِحَوْلِكَ» و تسلط اندوه را در من با قدرت خودت درهم شکن «وَأَنْلِي حُسْنَ النَّظَرِ فِيمَا شَكَّوْتُ» و درخصوص چیزی که پیش تو از آن، شکایت و گلایه کردم، مرحمت کن و مرا به آنچه به آن حسن نظر کردم و امید خیر دارم، برسان «وَأَذِقْنِي حَلَاوَةَ الصُّنْعِ فِيمَا سَأَلْتُ» و در آنچه از تو خواستم، شیرینی کار خودت را به من بچشان «وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَفَرَجًا هَيِّئًا» و از جانب خودت رحمت و فرج گوارایی به من موهبت کن «وَأَجْعَلْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَخْرَجًا وَحَيًّا» و از طرف خودت یک راه چاره ی فوری برای من پیش بیاور «وَلَا تَشْغَلْنِي بِالْإِهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهُدِ فُرُوضِكَ وَاسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ (سُنَّتِكَ)». خدایا مرا با گرفتاری دنیوی که برایم پیش آوردی، طوری مشغول نکن که حواسم از پرداختن به انجام واجبات و آنچه سنن الهی است پرت شود؛ سختی ها



طوری نشود که حواسم از پیش تو و اطاعت و فرمانبری تو قطع شود. «فَقَدْ ضَيَّقْتُ لِمَا نَزَلَ بِى يَا رَبِّ ذُرْعًا» خدایا برای تحمل آنچه بر من فرود آمده، طاقتم به تنگ آمده است. «وَ امْتَلَأْتُ بِحَمْلِ مَا حَدَّثَ عَلَى هَمًّا» و در اثر تحمل آنچه برایم رخ داده، وجودم پر از غصه و اندوه شده است. «وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى كَشْفِ مَا مُنِيتُ بِهِ» خدایا تو قادری آنچه را من گرفتار آن شده‌ام، رفع کنی «وَ دَفَعِ مَا وَقَعْتُ فِيهِ» و چیزی که من در آن قرار گرفته‌ام را برطرف کنی «فَأَفْعَلْ بِى ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْكَ» خدایا ولو من مستوجب این نیستم؛ ولی تو این کار را برای من بکن «يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ ذَا الْمَنِّ الْكَرِيمِ» ای خدایی که صاحب عرش عظیم و منت و عطای کریمی «فَأَنْتَ قَادِرٌ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» که تو قادری ای خدایی که مهربان‌ترین مهربانانی. «آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»<sup>۴</sup>.

به هر تقدیر، جمله‌ی مدّ نظر ما در این دعا این بود که سختی‌ها طوری ما را مشغول نکند که خدا را فراموش کنیم؛ حواسمان از خدا سراغ گرفتاری‌های زندگی برود. در جمله‌ی مورد بحث مصباح نیز درخواست شد که خدا با دوستان طوری مدارا کند که فشار سختی‌ها را احساس نکنند.

❁ ان شاء الله دلت به یاد خدا باشد و بقیه را فراموش کنی؛ نه بدانی چه می‌خوری، نه بدانی

چه می‌پوشی، نه بدانی چه می‌کنی. فراموشی بعد از یاد خدا خوب است. (۱۸:۱۵)

یعنی انسان خیلی از کارها را ممکن است عملاً انجام بدهد و انجام نداده باشد؛ چون دل و حواسش همراه آن کار نبوده است. چیزی جلوی او گذاشته‌اند و خورده است؛ ولی حواسش به خوردن نبوده است؛ دلش پر نمی‌کشیده که بنشیند و بخورد؛ حواسش پیش محبوبش بوده است. چنین کسی هرچه پیش آمد، می‌پوشد، هر چه پیش آمد می‌خورد، هر جا پیش آمد می‌خواهد. گفت: «درویش هر کجا که شب آید سرای اوست». دلش پهلوی دنیا نیست،

<sup>۴</sup> . محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای (یا من تحل) و امام‌سجاد، صحیفه‌سجادیه، ص ۵۲، سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۱۲۱.

دلش پهلوی محبوب است. امیدواریم این طور شود؛ دل‌هایمان طوری پهلوی خدا باشد که در عین اینکه می‌خوریم، حواسمان به خوردن نباشد؛ در این صورت، مثل این است که اصلاً نخورده‌ایم؛ چون کاری را به پای انسان می‌نویسند که با تصمیم، خواست و اشتیاق انجام دهد؛ اگر کاری انجام دهد که حواس و دلش آنجا نباشد، اصلاً به پای او نمی‌نویسند؛ لذا در روز قیامت که به حساب او رسیدگی می‌کنند، معلوم نیست که در نامه‌ی عملش نوشته باشند که این شخص در دنیا چیزی خورده، پوشیده و اختیار و انتخاب کرده است؛ چون حواسش اینجا نبوده است؛ هرچه پیش آمد؛ یعنی خدا جلویش گذاشت ولو با دست کسی، خورد؛ هرچه خدا به او داد ولو با دست کسی، برتن کرد. امیدواریم این‌گونه شویم؛ دلمان پیش خدا باشد؛ توجهمان به آن سمت باشد. خدا هم ما را گرسنه نمی‌گذارد. خودش رزق ما را تضمین کرد؛ «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»<sup>۵</sup> «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ»<sup>۶</sup> «إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ»<sup>۷</sup> «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»<sup>۸</sup> آیات بسیاری داریم که در آنها خود خدا روزی ما را تضمین کرده و عهده‌دار شده است. پس لازم نیست دل و حواسمان به دنبال روزی باشد. کسی که متکفل روزی ماست، روزی را می‌آورد و به ما می‌دهد. وقتی در مغازه، مشغول کار هستیم، حواسمان نیست که امروز مشتری آمد، نیامد، جنس‌ها گران شد یا ارزان شد؛ دلمان پهلوی محبوبمان است. مشتری آمد، جنس به او می‌دهیم؛ نیامد، جنس نمی‌دهیم. می‌دانیم که خدای متعال رزقمان را خودش از پیش مقدر

<sup>۵</sup> سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

<sup>۶</sup> سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۲.

<sup>۷</sup> سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۰.

<sup>۸</sup> سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۲.



کرده است و می‌دانیم همان چیزی که مقدر کرده که مناسب‌ترین میزان هم هست، همان به ما خواهد رسید. امیدواریم انسان در دنیا چنین زندگی کند. اگر این‌طور زندگی کند، مثل این است که اصلاً به دنیا نیامده است. حافظ می‌گوید:

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق      غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

بحر عمیق، دنیا است. لقمان گفت: «إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ هَلَكَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ»<sup>۱</sup> دنیا دریای عمیقی است و جمعیت زیادی از خلق در این دریا غرق شده‌اند. می‌گوید: آشنایان ره عشق در این دریای عمیق غرق شدند؛ اما به آب آلوده نگشتند؛ یک ذره وجودشان تر نشد؛ یک ذره از دنیا به آنها نچسبید و آنها نسبت به دنیا چسبندگی پیدا نکردند؛ یعنی دل و حواسشان جای دیگری بود. آمدند و رد شدند؛ اما ندیدند. می‌شود که حواس انسان جای دیگری باشد و خیلی چیزها از جلوی او رد شوند؛ اما هیچ یک را هم ندیده باشد. از نظر فیزیکی فرایند دیدن اتفاق افتاده است؛ یعنی نور به شیء خورده و بازتاب آن به چشم برگشته و تصویر ریز معکوس شیء روی لکته‌ی زرد چشم شخص تشکیل شده است، تحریک بیوالکتریک ایجاد شده، از طریق سلسله اعصاب به نقطه‌ی ادراک بینایی مغز منتقل شده، آنجا هم تحریک ایجاد شده است؛ اما این فرد ندیده است. چقدر اتفاق افتاده که فرد حواسش جای دیگر است و خیلی چیزها از جلوی چشمانش رد شده؛ اما او اصلاً ندیده است! می‌شود انسان به دنیا بیاید و اصلاً دنیا را نبیند؛ یک طرفه‌العین هم چشم به دنیا نینداخته باشد؛ دائماً حواسش پیش محبوب باشد؛ چنین کسی از دنیا عبور کرده است؛ «غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده». لذا فراموشی بعد از یاد خدا خیلی چیز خوبی است. قبل از یاد خدا، فراموشی و

<sup>۱</sup> مجلسی، بحار، ج ۱۳، ص ۴۱۱ و قمی، علی‌بن‌ابراهیم، تفسیرالقمی، ج ۲، ص ۱۶۴ و فیض‌کاشانی، وافی، ج ۲۶، ص ۳۰۴.

غفلت بد است؛ باید توجّه کرد؛ اما بعد از اینکه یاد خدا آمد، یک نوع فراموشی می آید که اثر ذکر خداست؛ فراموشی دنیا و غیر خداست. آن فراموشی ارزشمند است.

❁ هیچ عبادتی بالاتر از یاد خدا و هیچ گناهی بالاتر از غفلت نیست. گناه نابخشودنی، غفلت از خداست. (۲۳:۳۷)

بالاترین عبادات، یاد خداست؛ چون همه‌ی عبادات وسیله‌اند تا ما را به یاد خدا بیندازند؛ ما را متوجّه خدا کنند. برای چه نماز می خوانیم؟ فرمود: «**اقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي**»<sup>۱۰</sup> نماز را به پا دار برای اینکه یاد مرا در دل و جان خودت، احیاء کنی، طراوت ببخشی و تقویت کنی؛ «**اقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي**». همه‌ی عبادات مقدمه‌ی یاد خداست. گوهر و جوهر اصلی همه‌ی عبادات یاد خداست. آنچه به عبادات ارزش می بخشد، توجّه به خداست؛ والاّ نمازی که در آن حواس انسان، جای دیگر باشد مقبول نیست. چیزی که به نماز ارزش می بخشد، توجّه به خداست، روی دل به سوی خدا داشتن است. پس آن چیزی که هر عبادتی را عبادت می کند، یاد خداست؛ لذا هیچ عبادتی به پای یاد خدا نمی رسد. فرمود: «**تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ**»<sup>۱۱</sup> ذکرالله، اکبر است. هیچ عبادتی به پای ذکر و یاد خدای متعال نمی رسد. در نقطه‌ی مقابل، هیچ گناهی هم به پای غفلت از خدا نمی رسد؛ اینکه فرد خدا را فراموش کند و غافل باشد؛ خدا را در زندگی اش نبیند. هیچ گناه و معصیتی به پای آن نمی رسد. آن گناهی که بخشودنی نیست، فراموش کردن خدا در زندگی است؛ این است که خدا را در زندگی نبینیم؛ در زندگی به خدا بی اعتنا باشیم. این گناهی نابخشودنی است؛ جامه‌ی ظلم

<sup>۱۰</sup>. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

<sup>۱۱</sup>. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵.

بر تن ایمان کردن است؛ «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»<sup>۱۲</sup> غفلت از خدا جامه‌ی ظلم بر تن ایمان پوشاندن است؛ هیچ گناهی به پای آن نمی‌رسد. همه‌ی گناهان نتیجه‌ی غفلت از خداست؛ و الا اگر انسان به یاد خدا باشد، از خدا حیا می‌کند که خودش را آلوده به معاصی کند. پس همان‌طور که گوهر و جوهر همه‌ی طاعات و عبادات یاد خداست، عنصر اصلی همه‌ی معصیت‌ها هم غفلت از خداست. غفلت از خداست که زمینه‌ساز هر معصیتی است؛ لذا ام‌الخبائث و سرچشمه‌ی همه‌ی معاصی، غفلت از خداست. کسی که خدا را در زندگی‌اش نبیند، به هر چیزی ممکن است آلوده شود. اگر کسی خودش را در محضر الهی ببیند و احساس کند که خدا او را می‌بیند؛ احساس کند که در منظر پروردگارش است، حیا می‌کند که در منظر و محضر الهی، خود را آلوده به کار زشت کند.

🌸 ذکر خدا قیامت است. یاد پیامبر ﷺ نبوت است. یاد علی عليه السلام هم علی است. بهتر از یاد این است که خودت مصداق باشی. خداوند فرمود: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى»<sup>۱۳</sup>: برای خداوند مثل‌های برتری هست. و فرمود: «عَبْدِي أَطْعِنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي»<sup>۱۴</sup>: بنده‌ی من، مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود قرار دهم. یعنی من را مطاع خود ببین. مطیع غیر از عبد است؛ عبد هم مولی را می‌بیند و هم خودش را، ولی مطیع خودش را نمی‌بیند و تنها مطاع را می‌بیند. (۲۶:۴۴)

یاد خدا قیامت است. اگر شش دانگ توجهت به سراغ خدا رفت، به‌طوری‌که غیر خدا هیچ چیز ندیدی، قیامت است. قیامت جایی است که ندا داده می‌شود: «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ»

---

۱۲. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۸۲.

۱۳. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۷.

۱۴. مجلسی، بحار، ج ۱۰۲، ص ۱۶۵ و هاشمی خویی، منهاج‌البراعه، ج ۱۵، ص ۳۶۱ و مصطفوی، التَّحْقِيقُ فِي كَلِمَاتِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ، ج ۱۰،

فرمانروایی امروز از آن کیست؟ پاسخ می‌آید: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ».<sup>۱۵</sup> خود خدا جواب می‌دهد؛ چون آنجا دیگر غیر خدایی حضور ندارد. پس هر وقت یادش شش دانگ سراغ خدا رفت و غیر خدا ندیدی، قیامت شده است. قیامت جایی است که غیر خدا دیده نمی‌شود.

یاد پیامبر هم نبوت است. وقتی توجّهات سراغ پیامبر رفت، در فضای نبوتی؛ هر وقت هم توجّهت به سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام رفت، در فضای ولایتی. بهتر از یاد این است که خودت مصداق باشی. یک وقت من چیزی را یاد می‌کنم، آن چیز غیر من است؛ اما یک وقت خودم تبلور آن یاد و مذکور می‌شوم؛ مصداق می‌شوم. در جملات قبل که فرمود: پیغمبر و امام ذکرند،<sup>۱۶</sup> همین مفهوم بیان شده است. پیغمبر و امام خودشان ذکر می‌شوند؛ تبلور ذکر و یاد می‌شوند؛ همه‌ی وجودشان یکپارچه یاد می‌شود. پس آنها مصداق یاد می‌شوند. بهتر از یاد این است که خودت مصداق باشی، نه اینکه تو چیزی به نام "یاد" داشته باشی؛ بلکه خودت مصداق یاد و ذکر شوی؛ خودت تبلور ذکر شوی. خداوند فرمود: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» برای خداوند مَثَل‌های برتری وجود دارد. خدا مَثَل ندارد؛ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛<sup>۱۷</sup> اما مَثَل دارد. مَثَل یعنی نماد، نمونه، ماکت. برای مثال، ساختمان خیلی عظیمی را در نظر بگیرد که یک ماکت کوچک از روی آن ساخته‌اند. ابعاد این ماکت به اندازه‌ی آن ساختمان نیست و همه‌ی خصوصیات آن را هم ندارد؛ اما خیلی شبیه آن است؛ آن ساختمان را در ابعاد کوچک ساخته‌اند. این ماکت مَثَل آن ساختمان بزرگ است. خداوند فرمود: «لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» خدا

<sup>۱۵</sup>. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۶.

<sup>۱۶</sup>. مقصود، این جمله‌ی مصباح است: مؤمن ذاکر است، پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام ذکرند، خدا مذکور است. بالاخره ذاکر و ذکر در مذکور

فانی می‌شوند. (مصباح‌الهدی، ص ۱۳۰).

<sup>۱۷</sup>. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۱.

مَثَل دارد؛ یعنی شخص می‌تواند خداگونه شود؛ مَثَل خدا شود. و فرمود: «عَبْدِي أَطْعِنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي»<sup>۱۸</sup> بنده‌ی من مرا اطاعت کن تا تو را مَثَل خود قرار دهم. اینجا دیگر خودش مصداق شده است. مرا مطاع خود ببین؛ یعنی مطیع من باش؛ یعنی کسی باش که از من فرمانبری می‌کند. مطیع غیر از عبد است. فرد یک‌وقت مطیع است و یک‌وقت عبد است. عبد هم مولی را می‌بیند و هم خودش را؛ ولی مطیع خودش را نمی‌بیند، تنها مطاع را می‌بیند؛ فقط خدا را می‌بیند و بس.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

---

<sup>۱۸</sup>. حر عاملی، جواهرالسَّنیّه، ص ۳۶۱.